



درس تفسیر سوره مبارکه ذاریات - جلسه ۵

حضرت آیت الله العظمی جوادی آملی دامت برکاته

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ (۱۵) آخِذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ (۱۶) كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا

يَهْجَعُونَ (۱۷) وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ (۱۸) وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِلْسَّائِلِ وَالْمَخْرُومِ (۱۹)﴾

ثمره تفسیر آیات افلاک بر محور دیدگاه منجمان

در سوره مبارکه «ذاریات» که در مکه نازل شد، گرچه اصول دین و خطوط کلی اخلاق و فقه مطرح است؛ اما آغاز این درباره معاد است. سوگندهایی که ذات اقدس الهی ایراد کرده است، بخشی از این سوگندها به آسمان و راههای آسمانی است. مستحضرید که امروز دیگر خبری از افلاک و «فلک الافلاک» و اجرام فلکی و اینها نیست؛ اقدمین درباره افلاک با مسائل ریاضی بحث می کردند؛ یعنی فلک خبری نبود، جرم خبری نبود؛ مثل اینکه امروز به این نتیجه رسیدند که ما یک افلاک پوسته پیازی داشته باشیم، نیست. اقدمین از افلاک در بحث های ریاضی سخن می گفتند. کم کم به قدمای رسید، اینها از افلاک در بحث های طبیعی بحث کردند، چون اقدمین مداراتی را رسم می کردند، کم کم این مدارات به ذهن آمد که فلک و کروی و جرم هستند. بعد متأخرین به نتیجه ای رسیدند که اقدمین می گفتند که خبر از فلک نیست و خبر از جرم نیست؛ مدار هست نه جرم. برخی از اهل معرفت وقتی ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْحُبُكِ﴾ را معنا

می‌کنند، می‌گویند این ستاره‌ها که ﴿كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾^۱ هستند، از حرکت اینها مداری پیدا می‌شود که این مدار به

نام فلک است، نه اینکه ما جرّمی داشته باشیم تا کسی بگوید «خَرَقَ» و «التیام» محال است و مانند آن؛ ولی وقتی

فکری رایج بود همه برابر آن فکر رایج سخن می‌گویند، آنهایی که رشته آنها نیست برابر حرف کسی که رشته او

هست سخن می‌گویند. الآن همه ما از جاذبه سخن می‌گوییم؛ اگر یک وقت زمین‌شناسان، سپهرشناسان و «ما

بینهما» شناسان به این نتیجه رسیدند که مطلبی دقیق‌تر از جاذبه است، آن محور گفتگوست. هم حکما و متکلمین در

بین قدما نه اقدمین، افلاک را جسم می‌دانستند. محدثین و مفسّرین ما هم همین‌طور فکر می‌کردند. مرحوم

مجلسی (رضوان الله علیه) - را خدا غریق رحمت کند - شما این بحار را - که بحار الأنوار واقعاً بحار و نور است - بحث

سما و عالمِ بحار را که می‌بینید سما و عالم در آن مجلدات رحلی، جلد چهاردهم بود الآن دیگر فرق می‌کند؛ در «السما

و العالم»، در مسئله فاصله بین نفخ اوّل و دوم روایاتی است که فاصله بین نفخ اوّل و نفخ ثانی را به چهارصد سال ذکر

می‌کنند. آن وقت مرحوم مجلسی (رضوان الله علیه) به این نکته می‌رسند که وقتی با نفخ اوّل ﴿يَوْمَ تَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ

السَّجْلِ لِلْكِتَابِ﴾^۲ همان‌طوری که طومار مکتوبات را می‌پیچد ما مانند سَجْل؛ یعنی مانند طومار، بساط آسمان و زمین

را جمع می‌کنیم، آن وقت سال و ماهی نمی‌ماند، تا چهارصد سال بین نفخ اوّل و نفخ دوم فاصله باشد؟! در جواب این

اشکال، ایشان - را خدا غریق رحمت کند - فرمودند که ممکن است در ﴿يَوْمَ تَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجْلِ لِلْكِتَابِ﴾؛ آن

«فلک الأفلاک» را خدا نگه بدارد، چون آن «فلک الأفلاک» است که با گردش شبانه‌روز یک دور به دور خود

می‌گردد و با حرکت آن «فلک الأفلاک» لیل و نهار پدید می‌آید؛ وقتی لیل و نهار پدید آمد از تکرّر لیالی و ایام، سال

۱. سوره انبیا، آیه ۳۳؛ سوره یس، آیه ۴۰.

۲. سوره انبیا، آیه ۱۰۴.

و ماه پدید می‌آید. ممکن است در نفخ اوّل آن «فلک الأفلاک» بماند و در اثر گردش مثلاً چهارصدساله این فاصله تأمین بشود.

می‌بینید چیزی که «مسلم البطلان» است؛ این وسیله جمع بین روایاتی که می‌گویند نفخ صور دفعی است و این می‌گوید فاصله بین نفخ اوّل و نفخ دوم چهارصد سال است. غرض این است که اگر فکری رایج شد، هم حکیم، هم متکلم، هم مفسّر و هم محدّث بر اساس آن فکر رایج سخن می‌گوید. اگر یک وقت اشکالی هست برای همه هست و اگر اشکالی نیست برای هیچ کس نیست. این بزرگوار که در تفسیر اهل معرفت این چنین گفته است، مطابق با حرف اقدمین است؛ ما فلک به معنای جرم و جسم نداریم، این ستاره که حرکت می‌کند از مدارهای اینها به اینها «حُبُک» و «طُرُق» یاد می‌شود؛ این یک مطلب.

تأثیر طهارت مال بر تزکیه جان

مطلب دیگر این است که درباره زکات و خمس و اینها که ذات اقدس الهی می‌فرمایند، یک وقت سخن از عهد است که «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**»^۳؛ «أَوْفُوا بِالْعَهْدِ»؛ یعنی آنچه در ذمه شماست ادا کنید. یک وقت است درباره خمس و زکات است وقتی درباره خمس و زکات باشد نمی‌فرماید که ذمه شما مشغول است، بلکه می‌فرماید عین شما درگیر است، شما موظف هستید که این عین را خلاص کنید. درباره خمس دارد که «**وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا**»^۴ که آن هم متأسفانه متصل نوشته شده، این «أَنَّ» حرف مشبّهه به فعل است و این «ما» موصوله است و اسم اوست؛ «**وَاعْلَمُوا أَنَّ مَا غَنِمْتُمْ**»؛ یک پنجم آن مال خداست که به وسیله این حکم تقسیم می‌شود و در اختیار پیغمبر و اهل بیت قرار می‌گیرد، پس خمس به مال تعلّق می‌گیرد؛ نظیر «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**» نیست که اگر کسی چیزی را خرید، ذمه او مشغول است که ثمن را بپردازد، بلکه

۳. سوره مائده، آیه ۱.

۴. سوره انفال، آیه ۴۱.

این مال گیر است. درباره زکات هم می‌فرماید: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾؛^۵ این صدقه مفعول است؛ یعنی این صدقه در این مال هست، این صدقه را از این مال بگیر و این مال را پاک بکن. انسانی که می‌خواهد خمس بدهد ذمه او مشغول نیست، انسانی که باید زکات بدهد ذمه او مشغول نیست، مال او مشغول است. او اگر بخواهد در آن بقیه تصرف بکند باید مال را پاک بکند. وقتی مال را پاک کرد خودش پاک می‌شود. در ذیل آیه سوره مبارکه «توبه» گذشت که فرمود: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ﴾؛ «تُطَهِّرُهُمْ» که نیست، مجزوم نیست که جواب امر باشد. ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ﴾ مرفوع است؛ یعنی این جمله ﴿تُطَهِّرُهُمْ﴾ در محل نصب است تا صفت برای صدقه باشد. این صدقه هم منظور زکات است. این زکات آدم را پاک می‌کند، مال را هم پاک می‌کند. اینکه فرمود: ﴿يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ﴾؛ آن ﴿يُزَكِّيهِمْ﴾ را درباره خود پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود. ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ وَ تُزَكِّيهِمْ﴾؛ این ﴿تُزَكِّيهِمْ﴾ خطاب است؛ اما آن ﴿تُطَهِّرُهُمْ﴾ ضمیر مؤنث غایب به صدقه بر می‌گردد، آن دیگر خطاب نیست؛ اگر آن خطاب باشد که مجزوم بود. بنابراین زکات به مال تعلق می‌گیرد، خمس به مال تعلق می‌گیرد، این مال آلوده است و اگر کسی بخواهد دست به آلوده بزند، باید حق غیر را جدا بکند. این صدقه در این مال هست، نه اینکه صدقه بدهید از ذمه خودتان، چون شما بدهکار نیستید، بلکه مال شما گیر است؛ چون مال گیر است کسی بخواهد در این مال تصرف بکند باید حق شریک را بدهد. بنابراین ﴿فَأَنْ لِلَّهِ﴾ حُمُسِ همین، یک پنجم آن همین است. حالا آیا به نحو کسر مشاع است «کما هو الحق» یا «کُلِّي فِي الْمَعِين» است «کما ذهب اليه بعض»، در حقیقت این مال گیر است. یک وقت آدم نسیه می‌خرد مال او گیر نیست؛ حالا اگر فرشی را نسیه خرید و روی این فرش نماز خواند؛ ولی هنوز حق صاحب دین را نداد؛ اما این فرش طیب و طاهر است، چون آن دین به فرش تعلق نمی‌گیرد، بلکه ذمه او گیر

۵. سوره توبه، آیه ۱۰۳.

۶. سوره بقره، آیه ۱۲۹.

است. هنگامی که می‌خواهد بپردازد تمام این دیون از ذمه به عین منتقل می‌شود؛ ولی قبل از مرگ و قبل از احتضار که به عین منتقل نمی‌شود؛ اما مسئله خمس این طور نیست، مسئله زکات این طور نیست. در زکات فرمود در مالِ اینها صدقه هست، نه اینکه اینها باید صدقه بدهند که ذمه آنها مشغول باشد. حالا که این شد، این مال قبل از اینکه صدقه داده بشود آلوده است؛ مثل غُساله است که قبل از «عَصْر» و قبل از فشار این پارچه آلوده است، وقتی فشار دادند و غُساله رفت، این پارچه پاک می‌شود. فرمود این صدقه اینها را پاک می‌کند نه تو پاک می‌کنی: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ﴾؛ اما تو که پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) هستی یا امام هستی، چون معلم کتاب و حکمت هستی، مزگی و مربی هستی، با این راه ﴿تُزَكِّيهِمْ﴾ آنجا ضمیر، ضمیر خطاب است. اینجا هم فرمود که اینها کسانی هستند: ﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾؛ احساس می‌کنند این مالی که خدا به من داد، فقرا هم در مال من سهمی دارند، نه اینکه ذمه من مشغول است و من موظف هستم که فقیر را تأمین کنم، بلکه این مال گیر است. حق فقرا در این مال هست؛ آن وقت بنابراین این مال، آلوده می‌شود و تصرف در مال آلوده باعث آلودگی خود اشخاص است و دادن حق فقرا باعث می‌شود که خود انسان پاک می‌شود؛ وقتی خود انسان پاک شد وارد بهشت خواهد شد.

پرسش: این که خلاف ظاهر است.

پاسخ: ظاهر آن همین است، دارد: ﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ﴾؛ نه «فی دیونهم» و «فی ذمتهم»، بلکه این مال گیر است.

مرحوم شیخ طوسی - را خدا غریق رحمت کند - اصرار دارد که چرا ما «تُطَهِّرُهُمْ» نمی‌خوانیم و ﴿تُطَهِّرُهُمْ﴾ می‌خوانیم؟^۷ اگر جواب امر باشد که باید مجزوم باشد؛ ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ﴾؛ ضمیر ﴿خُذْ﴾ به «أَنْتَ» بر می‌گردد؛ اما ضمیر «تُطَهِّرْ»، «أَنْتَ» نیست، «هی» است به صدقه بر می‌گردد: ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً تُطَهِّرُهُمْ﴾؛ این ﴿تُطَهِّرُهُمْ﴾ جمله در محل نصب است تا صفت برای صدقه باشد؛ مثل اینکه فرموده باشد: «خذ من اموالهم صدقة مطهرة». اینکه

۷. التبیان فی تفسیر القرآن، ج ۷، ص ۱۰۴.

سابق نزد متدینین رسم بود که می‌گفتند ما رفتیم مال خودمان را پاک بکنیم، یک تعبیر دینی بود الآن هم می‌گویند متدینین، می‌گویند ما رفتیم مال خود را پاک بکنیم، این یک تعبیر قرآنی است. اگر مال آلوده باشد کم‌کم این آلودگی به خود شخص سرایت می‌کند. بنابراین در قرآن این نیست که ذمه شما مشغول است موظف هستید؛ چون دین شما نیست.

پرسش: ...

پاسخ: بعداً می‌تواند این کار را بکند؛ منتها اجازه دادند از مال دیگر هم بدهید، وگرنه اصل آن از خود مال تعلق می‌گیرد.

پرسش: ...

پاسخ: نه، اصل، برای دین نیست، اصل برای این است که در موقع ادا گفتند می‌توانید از دین بدهید، از عین بدهید و مانند آن، وگرنه اصل تعلق برای مال است. ﴿فَإِنَّ لِلَّهِ﴾، «خُمْس» همین شیء، یک پنجم همین شیء، «و فی اموال» متّقین ﴿حَقُّ لِّلسَّائِلِ وَ الْمَحْرُومِ﴾، ﴿حُذِّ مِنْ اَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾ این صدقه را از مال اینها خارج بکن، نه اینکه اینها صدقه بدهند.

پرسش: طیب و طاهر است که این اوساخ نصیب فقرا شده است؟

پاسخ: خیر طیب و طاهر است؛ منتها نسبت به مقام اهل بیت و سادات فرمودند: چون نزد عده‌ای اوساخ و امثال آن محسوب می‌شود، «کرامه» خمس را به جای صدقه به سادات می‌دهند.

به هر تقدیر روایاتی که در ذیل آیه صدقه هست تأیید می‌کند «فِيمَا سَقَتِ السَّمَاءُ الْعُشْرُ»^۸ این کسر مُشاع است. فرمود در متن همین مزرعه یک دهم آن برای این مصارف هشت‌گانه است. حالا اگر با دلو و راه‌های دیگر آب دادید مثلاً کمتر است و اگر با باران آبیاری شد بیشتر است، «فِيمَا سَقَتِ السَّمَاءُ الْعُشْرُ». غرض این است که به خود مال تعلّق می‌گیرد؛ منتها در مقام ادا فرمودند که شما دستتان باز است، می‌خواهید از خود عین مال بگیرید بدهید یا از مال دیگر می‌خواهید بدهید؛ ولی «أَوَّلًا» و «بِالذَّاتِ» به خود مال تعلّق می‌گیرد. این حکم اسلام است، نه تنها درباره خمس نه تنها درباره زکات، درباره هر مالی است، برای اینکه این آیه در مکه نازل شد و در مکه نه سخن از خمس بود، نه سخن از زکات. ما موظّف هستیم نگذاریم کسی در جامعه فقیر باشد، در مکه که سخن از خمس و زکات نبود، سخن از کفارات نبود، سخن از دیون شرعی نبود. مسئله روزه و کفارات روزه و آن نذورات، همه در مدینه نازل شد. اصلاً دین اجازه نمی‌دهد که در جامعه فقیر باشد؛ این است. در بحث دیروز اشاره شد شما این باب کتاب قرض را بخوانید. البته ما در فقه کتابی به نام دَین نداریم، چون دَین حساب و کتابی ندارد؛ اما قرض، عقد است که ایجاب دارد و قبول دارد، کتابی در فقه به نام کتاب قرض است. دَین یک وقت انسان مال مردم را نمی‌دهد یا نسبه خریده یا سلف خریده یا مال مردم را تلف کرده یا غصب کرده یا اشتباهی گرفته، ذمه او مشغول است؛ اما درباره قرض در روایات باب قرض، مرحوم صاحب وسائل نقل کرد که اگر کسی مقروض شد، نه اینکه - معاذ الله - بیراهه صرف کرده است، راه حرام صرف کرد، بلکه یک کاسب آبرومندی بود در اثر تحریم کوتاه آورده است؛ «و علی الامام ان یؤدی دینه»^۹ حکومت اسلامی موظف است که دَین او را بپردازد. استدلال حضرت هم در روایت این است که یکی از مصارف هشت‌گانه زکات، غارمین و بدهکارها هستند. حالا اگر کسی گفت به ما زکات نمی‌دهند؛ ولی او را دیگر به زندان

۸. عوالی اللئالی العزیزیه فی الأحادیث الدینیة، ج ۲، ص ۲۳۱.

۹. رک: الکافی (ط - الإسلامیة)، ج ۷، ص ۳۰۸.

نبرید؛ این حکومت اسلامی است. اگر کسی بی جهت کوتاه نیاورد، با جهت اقتصادی کوتاه آورد؛ این را نمی شود دست‌بند به زندان بُرد، این الآن کار بانک است. غرض این است که دین همین که آمده فرمود فقر را باید بردارید. ببینید این بیان نورانی حضرت امیر را در این *الصوت العدالة* می خوانید. فرمود کمک به فقیر یک کمک عاطفی است؛ الآن شما از تاشکند تا واشنگتن، از واشنگتن تا تاشکند، ده ها بار بگردید بسیاری از این کشورها، کشورهای کفر است، همه اینها کمک به محرومین دارند. این کمیته امداد که مختص به ما نیست، کدام کشور است در کره زمین برای بی بضاعت‌ها و برای از جا افتاده‌ها، به عنوان حمایت از بی سرپرست بودجه‌ای نداشته باشد؟! شما کشور کفر و کمونیستی چنین چیزی سراغ دارید. به بی بضاعت و افتاده کمک کردن، کار عاطفی است نه کار عقلی، آن که دین آورده این نیست که به فقیر کمک بکنید؛ این بیان نورانی حضرت امیر این است که «لو تمثل لی الفقر لقتلته»؛^{۱۰} شمشیر دست من است، هر جا فقر را ببینم فقر را از بین می برم نه به فقیر کمک می کنم؛ من کار تولید می کنم، من اشتغال ایجاد می کنم، من بیکاری را بر می دارم، من با فقر مبارزه می کنم، نه اینکه فقیر را کمک می کنم، چون فقیر را هر کافری هم کمک می کند. الآن شما در هیچ جای کره زمین نشان ندارید که کمیته امداد نداشته باشند؛ منتها حالا اسم او فرق می کند. آن که دین آورده این نیست که به فقیر کمک بکنید؛ آن که دین آورده این است که با فقر مبارزه بکنید و نگذارید کسی فقیر باشد.

مراد از «فقر و فقیر» در قرآن

«فَقْر» را هم «فقر» گفتند برای اینکه کمرشکن است و اگر کمر ملتی شکست، شما چه اقتصاد مقاومتی دارید و چه کسی می خواهد مقاوم باشد؟ چرا فقر را فقر گفتند؟ این کتاب «عربی مبین»، «عربی مبین» است؛ بیان نورانی امام

۱۰. روائع نهج البلاغة، ص ۸۳.

باقر(سلام الله علیه) همین است: «يُيْنُ النَّاسُ، وَلَأَيُّنُهُ النَّاسُ».^{۱۱} آن لطایفی که در عربی هست در هیچ زبانی نیست.

ما با اینکه فارسی ما یک فرهنگ غنی و قوی است؛ اما اینکه هیچ ممکن نیست که قرآن ترجمه بشود این است. هر چه هم ما تلاش و کوشش بکنیم، آیه را نمی توانیم ترجمه بکنیم. هشت ده تا لفظ را جمع بکنیم بخواهیم یک آیه را معنا کنیم، این هشت ده تا لفظ مثل آب روی غربال آوردن است؛ فقیر نه یعنی گدا، گدا باری ندارد؛ اما فقیر؛ یعنی کسی که ستون فقرات او شکسته است. وقتی ستون فقرات او شکسته باشد که قدرت قیام ندارد. کسی که دست او خالی است، جیب او خالی است، ستون فقرات او شکسته است؛ از این جهت به او می گویند فقیر؛ اما چنین لطیفه ای در فارسی نداریم. ما می گوییم گدا، ندار؛ گدا که بار علمی ندارد. ما اصلاً تعهد کردیم که کتاب های در سطح المنجد را اصلاً نگاه نکنیم چون بار علمی ندارد؛ اما آن لغت هایی که اساس را معنا را می کند، شما نگاه کنید! فقیر را به معنی گدایی که ما در فارسی از آن تعبیر می کنیم، معنا نمی کنند؛ فقیر یعنی «من انکسرت فقرات ظهره» و کسی که جیب او خالی است، دست او خالی است، قدرت قیام ندارد و مقاوم نیست.

اختصاص حقوق فقرا در اموال اغنیا

غرض این است که این دین است. این دین وقتی که آمد گفت مردم باید روی پای خودشان بایستند و اگر مشکلی برای شخص پیش آمد، این شخص در مال اغنیا، حق دارد نه زکات، نه خمس؛ این در مکه نازل شد و در مکه سخن از زکات و خمس نبود، فرمود: ﴿إِنَّ الْمُتَّقِينَ﴾ کسانی هستند که ﴿فِي جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ﴾ * آخذِينَ مَا آتَاهُمْ رَبُّهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا قَبْلَ ذَلِكَ مُحْسِنِينَ * كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ * وَبِالْأَسْحَارِ هُمْ يَسْتَغْفِرُونَ * وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ، نه «فِي ذَمِّهِمْ»؛ این دین نمی گذارد کسی فقیر باشد. آن امیر(سلام الله علیه) فرمود: اگر من فقر را ببینم گردن فقر را می زنم:

۱۱. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص ۶۳۲.

«لو قتل لی الفقر لقتلته»؛ این علی است! با اینکه آن وقت‌ها سخن از زکات نبود، سخن از خمس نبود. آن است که

می‌گوید: «فعلى الامام عن يودی دینه»؛ این علی است!

پرسش: ...

پاسخ: همه ما مسئول هستیم، «كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ».^{۱۲} ببینید این طور نیست که ما توقع داشته باشیم که دیگران این کار را

بکنند، ما خودمان هم هر کدام از ما مقصر هستیم. به ما گفتند که چطور چشم خود را مواظب هستی؛ از این لطیف‌تر

و شیرین‌تر خدا حرف بزند! فرمود چگونه مواظب چشم خود هستی، چگونه مواظب گوش خود هستی، چگونه

مواظب دل خود هستی، «كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»^{۱۳} همین‌طور شد؟ حالا روشن شد؟ همین‌طور که نسبت به چشم و گوش

مسئول هستی، نسبت به فقرا هم مسئول هستی: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ» از این لطیف‌تر! اگر از چشم و گوشتان

سؤال می‌شوید، از فقرا هم سؤال می‌شوید: «كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ». از این شیرین‌تر! از این زیباتر! از این

دلپذیرتر! اینکه می‌بینید ائمه (علیهم السلام) وقتی به آیات می‌رسیدند این را مثل اینکه می‌خواستند این آیات را

ببوسند، از بس این کتاب شیرین است، از بس این کتاب زیباست! فقط حضرت باید بیاید، هیچ معجزه‌ای به آن زمان

ظهور حضرت نمی‌رسد که مردم عاقل می‌شوند. اگر این هفت میلیارد الآن عاقل بشوند؛ اداره آدم عاقل، آن هم در

سایه رهبری انسان کامل معصوم، ولی الهی که سیصد و اندی شاگرد مثل امام دارد، اداره این هفت میلیارد آسان است.

او سیصد و اندی شاگرد مثل امام دارد. خودش هم حجت بالغه است، عقل مردم هم کامل می‌شود، حضرت چه کار

می‌کند؟ چه عنایتی خدا به حضرت دارد؟ الآن مشکل جدی حکما و فلاسفه غرب این است که هم منکر معاد هستند

و هم منکر تجرد روح هستند، با اینها چگونه آدم می‌تواند بحث بکند؟ می‌گویند پایان خط مرگ پوسیدن است، تمام

۱۲. جامع الأخبار (لشعیری)، ص ۱۱۹.

۱۳. سوره اسراء، آیه ۳۶.

می‌شود و می‌رود؛ هر کس در این عالم هر کاری کرد کرد، حساب و کتابی نیست؛ این برای انکار معاد. خود انسان هم همان است که در تالار تشریح «ارباباً ارباباً!» می‌شود، چون روح را ما در آنجا نمی‌بینیم خبری از روح نیست؛ با این فکر چگونه می‌شود جهان را اصلاح کرد؟ حالا خدا را ممکن است قبول داشته باشند؛ اما خدایی که فقط نظام را آفرید؛ ولی مسئولیتی از ما نمی‌خواهد؛ او را مشرکان هم قبول داشتند، مگر مشرکان خدا را قبول نداشتند؟ می‌گفتند ما این بت‌ها را می‌پرستیم که ما را به او نزدیک بکند و گرنه منکر خدا که نبودند: ﴿وَلَّيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ﴾.^{۱۴} اصل اعتقاد به اینکه مبدئی هست، این «سهل المؤمنه» است؛ مبدئی که از ما مسئولیت نخواهد؛ اما وقتی انسان بگوید مرگ پایان راه است، چرا ما هر کاری دستان بر می‌آید نکنیم؟! این که می‌بینید همایش تشخیص بیماری‌های مشترک بین انسان و دام فراوان است، برای اینکه انسان را همان حیوان می‌دانند و فتوا را هم از آزمایشگاه موش می‌خواهند؛ اما حالا بیماری‌های قلبی، ﴿فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ﴾^{۱۵} اینها را که آزمایشگاه موش جواب نمی‌دهد، اینها هم که باور ندارند. ﴿فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾^{۱۶} اینها را که باور ندارند، می‌گویند انسان همین است و با موش فرق نمی‌کند؛ منتها دوز دارو فرق می‌کند؛ کار هم دست اینهاست. غرض این است که اینکه انسان درباره این کتاب این همه خضوع می‌کند فرمود: ﴿اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ﴾^{۱۷} این است. این حرف‌های قرآن بوسیدنی نیست! ای کاش به ما می‌گفتند هر شب قرآن به سر داشته باشید! آن روز در جاهلیت، نه شرق این حرف‌ها بود، نه غرب این حرف‌ها بود؛ این آمده گفته اگر می‌خواهید بهشت بروید، باید یک سهمی از مال شما برای فقرا باشد.

پرسش: می‌شود گفت که این ﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ﴾، در مکه بوده قبل از تشکیل حکومت بوده؟

۱۴. سوره لقمان، آیه ۲؛ سوره زمر، آیه ۳۸.

۱۵. سوره بقره، آیه ۱۰؛ سوره مائده، آیه ۵۲؛ سوره انفال، آیه ۴۹.

۱۶. سوره احزاب، آیه ۳۲.

۱۷. سوره انفال، آیه ۲۴.

پاسخ: بله، اصلاً در مکه است.

پرسش: ...

پاسخ: نه، اصلاً این درباره خمس و زکات نیست. حالا کسی خمس و زکات خود را داد بعد می بیند که چهار تا فقیر همسایه او هستند، این چنین است. متقی کسی است که نگذارد کسی فقیر باشد و ستون فقرات او شکسته باشد. این بیان هم از ائمه (علیهم السلام) است که «ما ضرب الله العباد بسوط أوجع من الفقر»^{۱۸} این «سوط»؛ یعنی تازیانه.

فرمود هیچ تازیانه‌ای دردناک‌تر از فقر نیست. خدا نکند کسی مبتلا بشود! این کسی که با دست خالی شب می‌خواهد برود خانه چه می‌کشد؛ ولی این امام فرمود: هیچ تازیانه‌ای دردناک‌تر از فقر نیست. حالا ما داریم و خمس و زکات خود را هم دادیم؛ ولی می‌دانیم که او با دست خالی دارد می‌رود؛ فرمود اگر می‌خواهی بهشت بروی، باید به او برسی! در مال تو حق دارد؛ این دین است. ممکن است حالا نماز شب هم بخواند؛ ولی این کار را هم نکند. ولی فرمود چه حکومت باشد چه حکومت نباشد، چه اهل زکات باشی چه نباشی، چه خمس بدهی یا ندهی، در مال تو فقیر حق دارد: ﴿وَفِي أَمْوَالِهِمْ حَقٌّ لِّلسَّائِلِ وَالْمَحْرُومِ﴾.

پرسش: یعنی واجب است؟

پاسخ: بله، واجب کفایی است. اگر کسی ندارد، چند نفر می‌دانند، می‌شود واجب کفایی؛ فقط یک نفر می‌داند دیگران نمی‌دانند، می‌شود واجب عینی؛ او همین‌طور گرسنه بماند؟ اینکه نیست.

پرسش: اگر غنی نداد فقیر می‌تواند تقاص بکند؟

پاسخ: نه، حالا تقاص حرف دیگری است؛ او خودش شورش می‌کند، اگر - خدای ناکرده - به آنجا برسد.

مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) از وجود مبارک پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) نقل می‌کند که آن حضرت به خدا عرض کرد: خدایا! نان این مملکت را قطع نکن! نان در تعبیرات فارسی ما هم کنایه از اقتصاد است. عرض کرد:

«اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي الْخُبْزِ وَلَا تَفْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُ فَلَوْ لَا الْخُبْزُ مَا صُمْنَا وَلَا صَلَّيْنَا وَلَا أَدَّيْنَا فَرَأَيْتَ رَبَّنَا عَزَّ وَجَلَّ»^{۱۹}

خدایا! اگر بین ما و نان مملکت جدایی انداختی، توقع نداشته باش که مردم دین داشته باشند! این پیغمبر است. اینها که خودشان برای خود نگفتند، اینها در شعب ابی طالب امتحان دادند. آن فقر را تحمل کردند؛ گاهی سنگ می‌بستند و گاهی به جای سنگ دامن به شکم می‌بستند. حالا آن حَجَر را می‌بستند، «کما ذهب الیه بعض» یا حَجَر خود را به کمر می‌بستند که شکم درد نیاید «کما ذهب الیه آخرون»؛ در آن روایت هست که آیا «حجر» است یا «حَجَر»، بالاخره خود اینها امتحان دادند، خدیجه (سلام الله علیها) امتحان داد، ابوطالب (سلام الله علیه) اینها امتحان دادند، پس برای ما دارد می‌فرماید. فرمود: «فَلَوْ لَا الْخُبْزُ مَا صُمْنَا وَلَا صَلَّيْنَا وَلَا أَدَّيْنَا»؛ آن روز خود فقیر شورش می‌کند، این‌طور نیست که حالا از مرجع اجازه بگیرد.

پرسش: به هر حال اقتصاد زیربناست؟

پاسخ: اقتصاد زیر بنا نیست، اعتقاد زیر بناست. آن اعتقاد به اقتصاد سامان می‌دهد و می‌گوید باید این کار را کرد، از راه صحیح هم برو حق خود را بگیرد و با آن حق هم اگر جامه فراهم کردی و نماز خواندی، دیگر غصب نیست. این اعتقاد است که به اقتصاد سامان می‌دهد و گرنه - معاذ الله - اگر اعتقاد نباشد می‌شود نظام کمونیستی. شما قبلاً این نقشه شوروی سابق را که می‌دیدید، بخش وسیعی از آسیا و بخش وسیعی از اروپا همه را اینها داشتند؛ اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی، این برای نقشه آن روز بود. این مثل آدم برفی آب شد، نه کودتا شد، نه جنگ شد، نه اختلاف

داخلی شد، اقتصاد بدون اعتقاد این است. هیچ کس کاری با شوروی نداشت، جنگی نداشت؛ آب آب شد، همه هم تعجب کردند که چگونه آب شد؟! این خداست. فرمود ما اگر بخواهیم خیلی ها را پیاده می کنیم، کسی هم نمی فهمد که چطور پیاده شد، امیدواریم آمریکا هم این طور بشود! امیدواریم اسرائیل هم به حق علی و اولاد علی این طور بشود؛ ولی غرض این است که اینها آب می شوند. اگر آن روز رفته بودید کرملین می دیدید، هیچ خیال ترور و وحشت نبود، اصلاً این هیأتی که رفت ما آنجا نیروی نظامی مسلح ندیدیم، آن بخش وسیع کرملین که بخشی هم برای بازدید این کسانی که می آیند برای میراث فرهنگی و اینها آماده است، خیلی وسیع بود و ما فقط چهار تا نیرو می دیدیم که برای گارد تشریفات برای سلام و احترام بودند؛ ما نیروی مسلح ندیدیم، از بس اینها آدم کشتند و لای دیوار بردند؛ هیچ کس فکر ترور نمی کرد؛ اما همین طور صاف صاف مثل آدم برفی، آب شد؛ این خداست. اگر اقتصاد باشد و اعتقاد نباشد مثل همین ها در می آید. آن که دین آورده اصل اعتقاد است؛ در کنار اعتقاد، اقتصاد است. فرمود هم خودت روی پا باش و هم دست افتاده ای را بگیر، نگذار کسی فقیر باشد. اینها که بانک های ربوی دارند فرمود اینها می دانید چگونه زندگی می کنند؟ اینها گرچه ایستاده اند؛ اما اینها مَحْبُطَانَه حرکت می کنند: ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا﴾^{۲۰} این را دین عقل نمی داند، آنها را که اقتصاد را اصل می دانند می گویند این درس مراجع خوانده، درس بانکداری خوانده، این را عقل می داند، تیزهوش هم می دانند، شاگرد ممتاز هم می داند، شاگرد اول می دانند و قرآن این را دیوانه می داند: ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ﴾؛ او مَحْبُطَانَه حرکت می کند، خون مردم را می مکد. قرآن یک چیز تازه آورده، الآن هم تازه است، هر روز هم تازه است. به وجود مبارک امام صادق (سلام الله علیه) عرض کردند که ما سال هاست که داریم قرآن می خوانیم؛ ولی خسته نمی شویم چطور است؟ فرمود شما هیچ شده که از خودتان سؤال بکنید که ما الآن مثلاً پنجاه سال یا شصت سال سن ماست، هر روز این آفتاب را می بینیم خسته نمی شویم؟! این

«بجری مجری الشمس و القمر»^۱ هیچ شد کسی سؤال بکند که من الآن شصت سال است و هر روز آفتاب را می بینم،

از آفتاب خسته شدم؟! فرمود این نور است، این نور خستگی ندارد: «بجری مجری الشمس و القمر»؛ این نه کهنه

می شود و نه خستگی دارد، هر روز تازه است، هر روز پیام دارد، هر روز قابل نورگیری است. این که دیگران او را

تیزهوش می دانند و قرآن او را «مَحْبُطٌ» می داند برای همین است؛ آن وقت ما نه کارتن خواب خواهیم داشت، نه فقیر

خواهیم داشت، نه زندان های ما پُر است که امیدواریم - إن شاء الله - به حق قرآن و عترت این دو تا حل بشود.

«و الحمد لله رب العالمین»

۱. رک: الغيبة النعمانی، ص ۱۳۴.